

۸۶۱۴۳
۱۷۰۳۳

تأویل در قرآن (با نگاهی به داستان موسی و خضر علیهما السلام)

کیهان ۱۹ / تیر ۸۶

علی حیدری

داستانهای قرآن کریم سرشار از حقایق ناب و پندهای آموزنده است.

هر داستان بنا بر حکمت خاص خود، افقهای روشن و متعددی را در نظر خواننده می‌گشاید و او را با دانشهای

عمیق و وسیع آشنا می‌سازد.

در این مقاله، نویسنده، کوشیده است که با توجه به داستان حضرت موسی و خضر، بحثی پیرامون تأویل در قرآن

کریم داشته باشد. مطلب را با هم از نظر می‌گذرانیم.

فلسفه داستان موسی و خضر

در داستان حضرت موسی(ع) و عالم ربانی که به نام خضر(ع) او را می‌شناسیم، محور اصلی داستان، دانش

پژوهی و دانشجویی است. (نگاه کنید به سوره کهف آیات ۶۰ تا ۸۲) موسی(ع) سفری را از سرزمینش به همراهی

جوانی آغاز می‌کند که آن را هم به نام یوشع(ع) می‌شناسیم. آن حضرت مقداری ماهی شور کرده، توشه راه داشت

که بدان‌ها، راه گرسنگی و مرگ را بر خود می‌بستند. با نشانه‌ای از فراموشی توشه راه و گریز ماهی و رفتنش به

شکل شگفت بر آب که جوان همراه موسی را به خود جذب کرد، آن دو دانستند که مکان دیدار موعودشان این

جاست. این واقع شگفت گریز ماهی، در کناره دریایی است که «مجمع البحرین» خوانده‌اند. آن دو با انسان

دانشمندی روبه‌رو می‌شوند که ربانی بودنش وجه امتیاز او از دیگران است. موسی(ع) خواهش شاگردی و نیز

همراهی و دانش خاصی به نام دانش رشدی را بیان می‌کند و شگفت آن که استاد از همان آغاز بدون هیچ پیشینه

ذهنی و رفتاری و گفتاری او را ناتوان می‌نامد. پس از پافشاری موسی(ع) استاد می‌پذیرد که با وی همراه شود. آنان

دو نفری بدون آن که نفر سومی ایشان را همراهی کند راه می‌افتند. این را در ادامه داستان می‌فهمیم؛ چون در ادامه

سیر و سفر دیگر سخنی از جوان همراه موسی(ع) نیست. هم چنین پذیرش شاگردی و همراهی مشروط به این است

که حضرت موسی(ع) هیچ نپرسد نه این که هیچ نگوید. به این معنا که پرسش در هنگام دیدن هر واقعه و مطلب

شگفت و دور از عقل و چرا و چگونه کردن تا پایان کار و هنگامی که استاد خود به تأویل بپردازد، ممنوع است. اما

شگفت آن که موسی در هر سه مرحله داستان تخلف می‌ورزد و می‌پرسد و دانشمند ربانی او را سرزنش می‌کند و موسی اظهار پشیمانی کرده و می‌پذیرد که دیگر نپرسد. اما اعمال و رفتار استاد بیرون از دایره توان درک و فهم شاگرد است و نمی‌تواند جلوی خود را بگیرد و چرا و چگونه می‌کند. این گونه است که پس از سه بار شکست و تخلف و پیمان شکنی، استاد شاگرد را در میانه راه رها می‌سازد و به تأویل رفتار خود می‌پردازد و در پایان به نوعی شکست و ناتوانی شاگرد را در ادامه سیر و سلوک اعلام می‌کند و می‌گوید: هذا فراق بینی و بینک؛ اینک زمانه جدایی من و توست. در این داستان آن چنان عناصر پیچیده و همراه با تعلیق و نامفهوم است که خواننده خود را با موسی همراه و همدرد می‌بیند. گونه‌ای از هم‌پنداری با شخصیت اصلی داستان در خواننده پدیدار می‌گردد. تو گویی خواننده و شنونده در مجموعه‌ای از راز و رمزها گرفتار آمده است که نمی‌تواند از آن بگریزد. شنونده و خواننده هم می‌خواهد بفهمد و همان پرسش‌ها به سراغش می‌آید که به سر وقت موسی (ع) رفته است و در نهایت او را از وفا به شرط باز داشته و از همراهی محروم ساخته است. این همه راز و رمز در بیان داستان موسی و عالم ربانی آدمی را در متن داستان قرار می‌دهد و هر خواننده و شنونده‌ای می‌پندارد که خود اسیر و دربند این رازها و رمزهاست. البته در داستان‌های دیگر قرآن چون داستان ذوالقرنین که دز همین سوره آمده، داستان گاو سوره بقره و داستان اصحاب کهف نیز با چنین وضعیتی مواجه هستیم ولی اوج آن را باید در این داستان جست و یافت زیرا تعلیق و راز و رمز در آن موج می‌زند. هیچ نشانه مستقیمی در میان نیست. همه نشانه‌ها نوع فضایی خاکستری را به نمایش می‌گذارند. گویی موجی از مه فضای داستان را آکنده است. شخصیت‌ها جز موسی (ع) در این فضا ناآشنا هستند و رفتارها و گفتارها بسیار دلهره‌آور و هراسناک رخ می‌دهد. خواننده همراه موسی (ع) می‌رود؛ تو گویی دوربین با موسی (ع) حرکت می‌کند و زاویه‌ها از منظر او نمایان می‌شود. همان تشویش و اضطراب از موسی (ع) به بیننده و خواننده و شنونده منتقل می‌شود. آن چه معلوم است خیلی ناچیز است. آن چه آشکار می‌شود هیچ روشنایی بر فضای داستان نمی‌افکند. افرادی که در طول سفر با آن‌ها آشنا می‌شویم نیز خود به جای این که مسأله را روشن‌تر کنند، بر ابهام و رازها می‌افزایند. تنها چیزی که از اصل سفر معلوم و مشخص است، سفر برای دانشی است که رشدش خواننده‌اند، بدون آن که معلوم شود این دانش رشدی چیست؟ [مجموعه رازهای این

داستان که تا پایان نیز معلوم نمی شود عبارتند از جوان همراه، مسافت طی شده، مجمع البحرین، زنده شدن و یا سراب ماهی شور شده، علت تعبیر به تجاوز از مکان، بنده خدا با مشخصه عالم ربانی، علم رشدی، علت عدم صبر، غلام، قریه، مدینه، غلامین و مانند آن. [در پایان داستان ناگهان با مسأله دیگری مواجه و روبه رو می گردیم که تمام منطق ما را به هم می ریزد و چشم انداز دیگری را در برابر ما می گشاید. گویی سال ها در یک فضایی زندگی کرده ایم که می توان آن را مثل افلاطونی و داستان ریسمان های رنگی و سایه ها مطرح شده است. اکنون در پایان سفر و گذشت از سه مرحله سخت و دشوار به جایی می رسیم که ناگهان همه آن فضایی آشنا ناآشنا و همه آن منطقی که بدان می زیستیم و خود و زندگی را توجیه و تفسیر می کردیم به هم پیچیده است و مصداق «الیوم بصرک الحدید» شده است. به جای آن که حوادث تفسیر درست یابد، به نظر می رسد که تفسیر درستی نیافته است و خواننده با چیزی مواجه می شود که آن را تأویل می نامند. این تأویل که حضرت موسی (ع) آن را دانش رشدی خوانده و عالم ربانی آن را تأویل نامیده است، جهان را به گونه ای دیگر تفسیر می کند.

مفهوم تأویل در قرآن

اگر بخواهیم همانند و همسانی برای آن بیابیم همانند روز رستاخیز است که آدمی چون چشم باز کند جهانی با تفسیر دیگری می بیند. در این زمان است که آن چه آشنا بود، غیر آشنا می شود و آن چه منطقی و عقلانی بود، غیر عقلانی می گردد و منطق و عقلانیت دیگری به جای آن می نشیند. این را قرآن تأویل نام نهاده است و می فرماید: هل ينظرون الا تأويله يوم يأتي تأويله (اعراف آیه ۵۳) در روز رستاخیز تأویل اعمال خود را می یابند.

پرسش ما این است که این تأویل و دانش رشدی به تعبیر موسی (ع) چیست؟ آیا بیان حقیقت است و یا ظهور حقیقت است؟ آیا منطق تأویل همان منطق صوری و دیالکتیک (جدلی) و یا فازی است یا منطق دیگری است؟ عقلانیتی که آن را درک می کند همان عقلانیت موجود کنونی ماست و یا عقلانیت دیگری است؟ در مفهوم و اصطلاح قرآنی، تأویل چیست؟

راغب اصفهانی در کتاب مفردات لغات القرآن خود برای تأویل یک معنا با چهار اصطلاح در قرآن بیان می کند. وی می نویسد: تأویل بازگشت دادن هر چیزی به هدف مورد نظر از آن است و در اصطلاح قرآن به چهار معنا و

اصطلاح به کار رفته است:

۱- تأویل به معنای عاقبت و نتیجه کار (مانند آیه ۳۵ سوره اسراء)؛

۲- تأویل به معنای تعبیر خواب (مانند آیه ۶ سوره یوسف)؛

۳- تأویل به معنای حقیقت معاد و قیامت (مانند آیه ۵۳ سوره اعراف)؛

۴- تأویل به معنای تعیین مراد و مقصود خداوند از آیات مجمل و متشابه قرآن (آیه ۷ سوره آل عمران)

آن چه در این جا مراد است معنای سه گانه نخست است که نوعی مشابهت و مسانخت را می توان در همه آن ها یافت؛ زیرا در همه آن ها به امور واقعی و خارجی اشاره می شود. به خلاف معنای چهارم که به مسأله بیان و روشننگری ارتباط یافته است. البته به نظر می رسد که در تأویل آیات مجمل و متشابه نیز نوعی بیان خارجی و اظهار حقایق نه بیان حقایق مراد باشد. به این معنا که برای آیات قرآنی حقایقی است که در ورای لفظ و مفهوم آن است و این حقیقت امری وجودی است که برای برخی در دنیا و برای همگان در روز قیامت آشکار می شود. (اعراف آیات ۵۲ و ۵۳ و نیز یونس آیات ۳۷ تا ۳۹) اگر هم این معنا را نتوان برای معنای چهارم بیان و اثبات نمود، آن چه مراد و مقصود این نوشتار است، تنها مسأله تأویل مرتبط با امور خارجی و حقایق عینی است. پس آن چه که در مسأله داستان موسی(ع) و یا تأویل در روز قیامت و حتی تعبیر خواب یوسفی(ع) مطرح است، اظهار حقایق است نه صرف بیان حقایق و گفتن آن.

مفهوم دانش رشدی در قرآن

در داستان موسی(ع) و عالم ربانی، حضرت موسی(ع) خواهان علم و دانش رشدی است. رشد در قرآن به معنای رسیدن به کمال بلوغ عقلی و عملی است. به این معناست که انسان در سیر تکاملی وجودی خود به مرحله ای از علم و دانش شهودی و حضوری برسد که واقعیت و حقایق اشیا را چنان که هست ببیند و لمس و درک نماید. دانش رشدی نعمتی خاص است که به انسان کامل می رسد هرچند که دیگران نیز با تلاش و کوششی به مراحل و مراتب فروتر آن دست می یابند ولی از آن جایی که علم امری وجودی و تشکیکی و دارای مراتب و از شدت و ضعف برخوردار است، برخی به مراتب پایین آن دسترسی می یابند و توانایی درک حقایق را در فراروی واقعیت ها

و وقایع می یابند.

برنامه ریزی برای سفر

حضرت موسی(ع) خود را با برنامه ای از پیش تعیین شده به وحی الهی آماده سفر می کند. سفر در این جا شاید سفر زندگی باشد. به این معنا که همه در مسیر تکاملی خود در سیر هستند و در زندگی خود اگر به نشانه ها توجه داشته باشند به کمال می رسند. سیر و سفر در داستان موسی(ع) و عالم، نشانه ای از سیر و سفر در زندگی انسان به سوی کمال مطلق است. در هر سفری انسان همراهی دارد که تا برخی از منازل رفیق راه خواهند بود ولی توانایی برتر جویی را ندارند. این در داستان به ما گوشزد می شود. موسی(ع) با جوانی همراه است ولی این همراهی تا مرتبه ای است. بسیار دیده شده است که آدمی در زندگی معمولی خود دوستی را به عنوان همراه و همدل و همزبان برمی گزیند ولی پس از رسیدن به مرتبه و مرحله ای او را می نهد و در پی دوستی دیگر می رود، به توجیه این که آن دوست پیشین، دیگر هم راه و هم دل و هم اندیشه با او نیست. در داستان موسی(ع) این ناتوانی در همراهی با نشانه ای به موسی(ع) نمایانده می شود. همراه تا زمانی با اوست که رفتار فراموشی نیست. اما وقتی توشه را فراموش می کند و می گوید که این فراموشی از سوی شیطان پدیدار شده است، دیگر امکان همراهی برای این رفیق و دوست همراه وجود نخواهد داشت.

برداشت توشه راه

نشانه دیگر، توشه است. توشه می بایست در هر سیر و سفری مناسب باشد. آسانی در بردن و خوردن و بهره مندی از آن از شرایط توشه هر سفری است. نباید به گونه ای باشد که دست و پاگیر باشد. این توشه برداری تا زمانی درست است ولی از زمانی این نیز نادرست است. آدمی که به مقام برتری می رسد توشه بر نمی دارد. در داستان می بینیم که عالم چیزی با خود بر نمی دارد و ره توشه ای را بار نمی کند، چون این برداشتن ره توشه خود مزاحم سیر و حرکت است. از این رو رفتار گرسنگی می شوند و عالم چون در مقامی برتر است از خود بی تسابی نشان نمی دهد ولی موسی(ع) بی تاب می شود و در مرحله به گلایه روی می آورد که چرا توشه بر نگرفته ایم و چرا برای کار خود مزد خوراکی نجسته ایم. از زمانی که همراه پیشین را ترک کرد و ماهی خود راه خود در پیش

گرفت، موسی(ع) بی توشه سیر و سفر می کرد. عالم در مقام توکل بود و علمی داشت که: «ما من دابه الا و علی الله رزقها»، هیچ موجود و جاننداری نیست مگر آن که خداوند روزی اش را تعهد کرده است. پس از سیر و سفر ره توشه ای بر نمی گرفت که این خود بیرون از منطوق و عقل و حساب گری انسانی است که خود بدان خوی و عادت کرده است. مگر می شود سفری دور و دراز بدون ره توشه داشته باشیم؟ این پرسش هر عاقل و خردمند و اهل منطق و حسابی است. اما چه می شود کرد که استاد تاویل و علم رشدی این گونه می رود و سیر می کند.

مشکلات تاویلی موسی(ع)

موسی بر پایه منطق و عقلانیت و شریعت آسمانی و وحیانی با مشکلات چندی رو به رو بود. اعمال و رفتار استاد نه در عقل می گنجید و نه مورد موافقت عرف و شرع و وحی بود. این گونه است که اعتراض شدید همراه با پرسش را پیشه می گیرد و از پیمان تخلف می ورزد.

پرسش این است که موسی به نشانه دانسته بود که این همان عالم ربانی است که می بایست از او پیروی کند و آموزش دانش رشدی و تاویلی را از او یاد بگیرد، اما چرا این همه اعتراض؟

به نظر می رسد که موسی(ع) ناتوان از درک علم رشدی و تاویلی بوده است. از این رو با آن که به فرستاده بودن آن عالم ربانی آگاه بود، ولی بر پایه معیارهای شناخته شده نمی توانست رفتار ناهنجار، غیرمعقول و غیرمنطقی و حتی خلاف شریعت و عرف عالم ربانی را توجیه و تبیین کرده و آن را بپذیرد. پرسش های مکرر او برای رهایی از این مشکل و درگیری بود که بدان دچار شده و وجدانش را معذب می ساخت. انسان به طور طبیعی تا اندازه ای می تواند با کسی همراهی و همدلی کند که رفتاری دور از شأن عقل و اجتماع و شریعت انجام می دهد. در ادامه از خود می پرسد که چرا خود را با کسی همراه می سازم که رفتارش دل را می آزارد و جان و روح را می شکند و عقل را تباه می سازد. اگر تنها مشکل خود او بود می توانست با آن کنار آید اما رفتار آن به گروه و یا اشخاصی زیان های جبران ناپذیر وارد می ساخت. چه کسی می تواند بپذیرد که همراهش بدون هیچ دلیل عقلی و عرفی و شرعی جوانی را بکشد بدون آن که احساس عذاب وجدان داشته باشد؟ این چه رفتار و دانشی است؟

معیارهای دانشی موسوی اجازه چنین رفتاری را نمی داد و در منطق موسوی، عالم ربانی باید به مجازات قصاص

و زیان و ضرر محکوم می شد.

به هر حال از مجموعه اعتراضات موسوی و رفتار سرتا پا به ظاهر ناهنجار عالم ربانی این نکته ظاهر می شود که نه تنها علم تاویل و رشد را هر کسی تاب نمی آورد بلکه نباید به هر کس آموخت. این علم خاص راسخان در علم است (آل عمران آیه ۷ و کهف آیه ۶۶ و ۷۸) بنابراین تاویل به این مفهوم بیرون از درک عموم حتی عاقلان و خردمندان است؛ زیرا معیارهای آن بیرون از دایره عقل عادی و مناطق معمولی و شرع ظاهری است.

علت طرح دانش تاویلی در قرآن

پرسش این است که اگر چنین علم و دانشی، بیرون از دایره منطق زمین و عقل عادی بشر است، چرا می بایست قرآن آن را طرح کند و به بیان نمونه های تاریخی و عینی آن پردازد؟ هدف از نقل این علوم بیرون از دایره توان و درک بشر چیست؟

قرآن به این منظور این داستان و مانند آن را بیان می دارد تا آدمی را با مسایل و مباحثی آشنا سازد که بیرون از توان عادی بشر است. این بدان معنا نیست که بیرون از توان بشر است بلکه می توان با شیوه هایی که قرآن بیان می دارد به صورت اکتسابی چون تعلم از استاد و پیران فن آن را به دست آورد چنان که موسی (ع) تلاش کرد هر چند که موفق نشد ولی این بدان معنا نیست که بیرون از توان و اقتدار بشر باشد؛ چرا که عالم ربانی که شاید پیامبر هم نباشد بدان دست یافته است و این به معنای امکان آن برای نوع بشر است. از سوی دیگر بیان داستان برای آن است تا آدمی با هر چیزی که غیر منطقی و غیر معقول و گاه غیر شرعی است مخالفت نرزد. بسیاری از مسایل و رخدادها است که بیرون از درک آدمی است و تا تاویل آن دانسته نشود نمی توان با آن کنار آمد. بسیاری از کسانی که به شرک روی آورده و مشرک شدند به این جهت بود که چون تاویل امری را بر پایه معیارها و ملاک های خود نمی یافتند، آن را منکر می شدند. (یونس آیه ۳۷ و ۳۹) بنابراین هشدار است به مؤمنان که نباید به جهت نرسیدن به تاویل و عدم آگاهی به آن، امری و حیانی را تکذیب و انکار کنند. امور و حیانی از اموری هستند که گاه در دایره عقل عادی بشر و حتی شریعت نمی گنجد، این امر نباید به انکار بینجامد. (اعراف آیات ۵۲ و ۵۳)

این بخشی از مباحث تاویل بود که بر پایه داستان سوره کهف بیان شده است. با درنگ در آیات دیگر قرآن می توان به مسایل و مباحثی عمیق و ژرف تر در این حوزه نیز رسید که بیرون از حوصله این